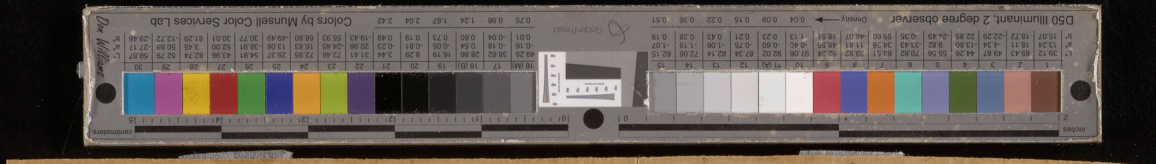

به من شاه ایوان که کرد
برخ شمع شبستان که کرد

کدامین دیده کرد در روشن و ازی
کدامین خانه کرد در کاشن و ازی

که یابد از لب جانبخش او کام
که گیرد در پناه سروش آرام

کمند جعد مشکینش که بافد
ز وصل نخل سیمینش که لافد

که بازد حاصل خود در بهایش
که سازد کحل دیده خاک پایش

مرا به کرد از وی حال یابی
رسد دستم بدین اقبال یابی

چو دایه آتش او دید کرخیت
چو شمع از آتش او زار بگریست

بگفت ای شمع سوز خود نهان دار
غم شب رنج روز خود نهان دار

صبوری پیشه کردی روزگاری
مکن جز صبر نیز امروز کاری

بود کر صبر
امیدت بر آید

ز بر تیره
خورشیدت بر آید

بعرض پیچ در آوردن مالک یوسف علیه السلام را

Color Checker
Colors by Munsell Color Services Lab
D50 Illuminant, 2 degree observer

وخریدن زلیخا او را باضعاف آنچه دیگران میخریدار

چه خوش وقتی وخرم روزگاری
که یاری برخوردار از وصل یاری

برافروزد چراغ آشنائی
رهائی یابد از داغ جدائی

چو یوسف شد بخوبی کرم بازار
شدند شش مصریان یکسر خریدار

بهر چیزیکه هر کس در سرش داشت
دران بازار میع و هوس داشت

شنیدم کز غمش زالی برآشفت
تنیده ریسمانی چند میکفت

همین بس کز چه من کاسد قماشم
که در سلک خریدارانش باشم

منادی بانگ میزد از چپ و راست
که می خواهد غلامی همچو ماست

رخ او مطلع صبح صباحت
لب او کوهر کان ملاحت

ز سیمای صلاحش چهره پر نور
با خلاق کرامش سینه معمور

نیارد بر زبان جز راستی هیچ
بناشد در کلام او خم و پیچ

یکی شد زان میانه اول کار
بپیکبدره زر سرخش خریدار

32889